

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد موضوع بحثی را که مرحوم شیخ مطرح فرمودند لو باع مال نفسه مع مال غیره و فرمودند حتی اگر قائل به بطلان فضولی هم باشیم این صورت صحیح است معامله در مال نفس خودش صحیح است در فضولی دیگر حالا باطل است یا مثلاً قائل به بطلان است و فرمودند عمده اش هم روایتی است که از امام عسکری سلام الله علیه وارد شده است دیگر ما توضیحات را عرض کردیم راجع به این توقیع مبارک که یکی از توقیعات بسیار مهمی است که در قم به اصطلاح صادر شده است از میراث های قمی است اصلاً کلاً این میراث قمی است که یکی از بزرگان قم مرحوم محمد بن حسن صفار خدمت امام عسکری

عرض کردیم چند بار توقیعات مهمی که در قم ما داریم، در قم حالا به یک معنایی برای امام هادی است البته توقیع شاید در قم نوشته نشده است در شهرهای مختلف نوشته شده است در قم جمع آوری شده است چندین نفر از بزرگان ما چه از بغداد چه از قم توقیعات را جمع آوری کردند توقیعات امام هادی و حتی بعضی هایش هم مثلاً مجموعه ی توقیعات را مثلاً فرض کنید حمیری جمع آوری کرده است مجموعه ی توقیعات را فرض کنید فلانی باز آمدند این مجموعه ها را هم با همدیگر جمع آوری کردند.

در این مستطرفات سرائر دارد و من ذلک ما استطرفناه من کتاب مسائل الرجال و مکاتباتهم ابی الحسن الثالث آن برای امام هادی است ابی الحسن الثالث امام هادی است این ابو محمد امام عسکری سلام الله علیه است. و روایتش را خواندیم و توضیحاتی راجع به این روایت و راجع به عمل اصحاب و اینها احتیاج داشت که ان شاء الله تعالی عرض بکنیم.

عرض کردیم که مرحوم شیخ فرمودند که اشکالی که اگر این روایت نبود اشکال همان اشکالی است که در بیع ما یملک و ما لا یملک پیش می آید که عرض کردیم این اشکال را به غیر از آن راهی که ما عرض کردیم متعرض شدند اینها اشکال را از راه مسالهی به اصطلاح مسالهی لم یقصد ما وقع لم یقصد و ما قصد لم یقع

این مطلبی را که شما آقای احترامی دیروز از قوانین غربی یا قوانین رومی این همانی است که در فقه اسلامی بوده من اصلاً دیروز یادم رفت خدمتتان عرض کنم، عرض کردم در کتاب مجله، کتاب مجله، مجله الاحکام العدلیة در حدود صد و خورده ای سال قبل در ترکیه وقتی پایتخت کشور اسلامی بود یک به اصطلاح دوره ی فقه را به صورت قانونی ماده ی اولی، ماده ی ثانی، ماده، ماده، همین فقه معاملات

اقسام فقه معاملات را دارند اسمش مجلة الاحكام العدلیة که اختصارا مجله می گویند هم شروق دارد هم عرض کردیم مرحوم آقای شیخ محمد حسین کاشف الغطاء رحمه الله تعلیقات زده بر قسمش ، به اسم تحریر المجلة ، عرض کردیم تحریر المجله ای ایشان شرح نیست بیشتر جنبه ی مثلا ، مثلا مبنای شیعه انتقادات ، شاید یک جاهایی هم شرح است مثلا شرح است و کامل هم نیست مثلا از ماده ی ۱۱ رفته ماده ی ۱۸ مثلا به صورت کامل هم نیست یعنی تحریر المجله ی آقای شیخ محمد حسین کاشف الغطاء به صورت کامل نیست .

البته کار خوبی است البته زمانش گذشته اما خوب کار خوبی است خود مرحوم آقای شیخ محمد حسین از شاگردان مرحوم آقای یزدی هستند مرحوم آقای سید کاظم یزدی خیلی هم به ایشان علاقه ، شاگرد مرحوم حاجی نوری هم هست ایشان ، لکن خوب انصافا هم در فقه هم در اصول ضعیف است ایشان آقای شیخ محمد حسین ، اجتماعیات و عرفیاتش و الا در مسائل علمی خیلی وارد نیست یعنی خیلی عالمانه این کتاب را ننوشته است تحقیق علمی ندارد بهتر از این می شود نوشت و نوشته هم شده است ، شرح مجله نه اما در فقه از این خیلی قوی تر نوشته شده است .

علی ای حال در آنجا عرض کردیم یک مقدمه ای دارد در آن مقدمه ای هم عده ای از قواعد را دارد آن ها را هم به صورت قانون درآورده است ماده ی فلان ، مقدمه نمی دانم ۸۰ تا ۷۰ تا مقدمه ، ماده ها را نگاه کنید مجله ، نمی دانم ماده ی ۹ است ، ماده ی ۸ است یا ۱۰ است ماده اش این است که العبرة فی العقود بالمقاصد والمبانی ، والمعانی لا بالألفاظ والمبانی که این قاعده ی معروف العقود تابعة للقصد هم در فقه شیعه وارد شد ، ما نداریم این قاعده را اصلا ، آقایان علمای شیعه ما هم توجه نکردند که این قاعده ثابت نیست نزد ما .

اینکه شما فرمودید قصد این آنجا اصلا حرفشان همین است یعنی حرف آقایان همین است که قصد اصلا این را به عنوان قاعده قرار دادند که ما در باب عقود به دنبال مقصود هستیم نه به دنبال لفظ ، العبرة فی العقود ، و لذا گفتند العقود تابعة للقصد مثلا اگر گفت اعرتک هذا التمن این برنج را به تو عاریه دادم چون مرادش این است که این را مصرف کند بعد برگرداند خوب این عاریه نمی شود که می شود قرض قصدش با قرض می خورد پس این حمل بر غرض می شود این نظریه ی تحول عقد از این جهت شده است یعنی آنچه که ابراز کرده مثل بعثک بلا ثمن ، خوب بعثک بلا ثمن که نمی شود یا باید بعثک را قبول بکنیم بگوییم بیعش درست است آن وقت بلا ثمنش باطل است کلمه ی باطلی است نتیجه به قیمت برمی گردد به ثمن یعنی مسمی بر نمی گردد .

یکی از حضار: استاد اگر جایی قصد روشن بود طرف گفت می شود این کتاب را به من هدیه بدهی گفت بله هدیه می دهم اشکال ندارد گفت بین این عربی اش علما و اینها می گویند چیست آن را هم بخوان دیگر مطمئن بشوم گفت باشد می گویم ، بعتک بلا ثمن بیا به تو دادم گفت خیلی ممنون یعنی قشنگ قصدش

آیت الله مددی: خوب مهم نیست که ما کلام افرادی که نادانند را توجیه بکنیم ، کار ما را به این جاها بکشانید یک کسی که عربی بلد نیست ما بیایم توجیه کلام او را بکنیم خوب برود عربی یاد بگیرد

یکی از حضار: فرضی است که قصد دقیقا روشن است که هدیه است

آیت الله مددی: می دانم دقیقا ، چون با همان اول که گفتم هدیه دادم به فارسی تمام شد عربی نمی خواهد عربی لغو است اصلا .

یکی از حضار: حاج آقا قصد تا ابراز نشود که معلوم نمی شود وقتی ابراز هم که شده چیز دیگر است ما از کجا قصد را بفهمیم که چیز دیگری بوده است .

آیت الله مددی: خوب می گویم وقتی می گوید عاریه دادم برنج یعنی چه ؟ یعنی شما در این برنج تصرف بکن بعد هم برگردان خوب می شود قرض ، یعنی چه اصلا ؟

یکی از حضار: لیس تكون الالفاظ عربیة ، الالفاظ اذا لم ناخذ معانیها لا تكون عبثیة هنا

آیت الله مددی: ای خوب مو عبثیة اصلا کلام باطل یعنی .

آن آقا که گفت به تو هدیه دادم بعد هم عربی اش را بگو عربی را گفت این اصلا به همان فارسی تمام شده است . خوب این عربی بلد نیست ، مثل این است که بگوئیم یک کسی تشهد را غلط خواند ما چه کار داریم ؟

عرض کردم این مطلب را حضرات در به اصطلاح آوردند و عرض کردیم که مرحوم آقای خوئی تبعا لاستادشان مرحوم آقای شیخ محمد حسین اصفهانی هم فرموده بودند که انشاء ابراز اعتبار نفسانی است من عرض کردم آقای خوئی دارند که لکن اعتبار نفسانی اعتبار نمی شود تا ابراز نیاید یعنی آقای خوئی می خواستند یک جوری جمع بکنند بین کلام مشهور و بین کلام استادشان .

کلام مشهور این است که انشاء ایقاع المعنی ، ایجاد المعنی ، ابراز نیست نه . ایقاع المعنی بلفظ یقارنه ، اینها می خواستند بگویند نه این کارش ابراز است شما مقصدش را نگاه بکن العبرة فی العقود

این که شما فرمودید این همین است دقت کردید؟ این که می گوید در قانون این یک بحثی هم هست الان می دانید شما دیگر الان بین شرقی ها و غربی ها و مستشرقین و غیره مثلاً این در قوانین روم باستان آمده در کتاب کتب اهل سنت حنفی ها هم آمده العبرة بالمعنی در بعضی از قوانین غربی هم آمده که الان هست دقت می کنید لذا تحول عقد را قبول کردند انما الکلام غربی ها می گویند مثلاً در دنیای اسلام که گرفتند حنفی ها از قانون رومی گرفتند ما می گوئیم اینکه سنهوری گرفته از قانون حنفی گرفته است ، دقت کردید این یک مصیبتی است در این جهت که این از این گرفته یا او از آن گرفته است .

تسلسل تاریخی را نگاه کنیم این است دقت کردید؟ حالا این از او گرفته ، آیا غربی ها چون من ظاهرش به ذهنم می آید غربی ها از مسلمان ها گرفتند و تاریخ گرفتنش را هم عین کردند بعد از جنگ های صلیبی چون اینها آمدند در بیت المقدس و آنجا ماندند کتاب های عربی را دیدند بعدها که دیگر جنگ های صلیبی ۵۶۷ یا ۵۷۱ تمام می شود این جنگ ، آخرین جنگ صلیبی که صلاح الدین ایوبی اینها را بیرون می کند به نظر ۵۶۷ یا ۵۶۵ است یا ۵۷۱ است همین سال های پانصد و خورده ای است که همین سال ها هم اسماعیلی های مصر از بین می روند ۵۹۷ اسماعیلی های مصر از بین می روند همین سال هاست که مسیحی ها ، صلیبی ها را هم صلاح الدین ایوبی از اورشلیم بیرون می کند از بیت المقدس بیرون می کند .

علی ای حال اینها کتاب های ما را بردند و یعنی تاثیر و تاثر هست ، آن وقت در شیعه آمد العقود تابعة للقصد از آن طرف هم شیعه قبول نکرده این مطلب را تحول عقد را قبول نکرد ، العقود تابعة للقصد ، ما توضیح دادیم که العقود تابعة للقصد همان تحول عقد است فرقی نمی کند ، یعنی ما در باب عقد به قصد نگاه می کنیم .

و لذا مثل آقای بجنوردی که دارند قاعده ای العقود تابعة للقصد آقایان شیعه آمدند گفتند حالا این قاعده ای فقهی که هست این جوری معنایش کردند خوب من چند دفعه عرض کردم وقتی یک مطلب ثابت نیست دلیل ندارد که آدم بیاورد و یک نامربوط دیگر هم دنباله اش اضافه کند بگوید مراد این است این دلیل بر مطلب نیست دیگر وقتی نیست ، نیست دیگر .

مثلاً العقود تابعة للقصد نزد ما ثابت نیست ، آمدند گفتند نه مراد این است هر عقدی یک مقصد و مقصودی دارد این درست است هر عقدی دارای یک ، اگر شما آن مقصد را خواستید آن عقد مناسب با آن مقصد را به کار ببرید این العقود ، عقدتان تابع آن قصد باشد این جوری معنا کردند ، مثلاً اگر نقل عین است ببع به کار ببرید بعثک الدار ، نقل عین . نقل منافع آجرتک الدار یعنی آجرتک این

خانه را از تو گرفتند اجرت یعنی چه یعنی نقل منافع ، اگر مراد نقل منافع است نگویند بعتک منافع الدار ، بعتک سکنی الدار ، شما لفظ بیع را نیاورید که بعد قصد اجاره بکنید دقت می کنید ؟

یکی از حضار : استاد اگر آورد چه می شود ؟

آیت الله مددی : باطل می شود . این انما یحرم الکلام هم همین است ، ما شرح دادیم که انما یحرم الکلام هم همین است مراد آن روایت همین است ، دقت کردید یحلل الکلام ، یعنی آراء شیعه برمی گردد به همین روایات اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین ، دقت کردید چه می خواهیم بگویم ، روشن شد ؟

گفتند العقود تابعة للقصد یعنی شما اگر می خواهید عقدی را انجام بدهید ببینید چه مقصدی دارید عقدی بیاورید مناسب با آن

مقصد

یکی از حضار : یعنی الفاظ عقد را

آیت الله مددی : ها یعنی عقدی انجام بدهید که مناسب با آن مقصد است اگر مقصودتان اجاره است بعت نگویند ، نگویند بعتک سکنی الدار ، بگویند آجرتک الدار ، خوب این توجیه است ، اصل این مطلب این نیست ، العقود تابعة للقصد این است ، شما اگر عقدی را خواندید مقصودتان چیز دیگری بود این عقد عوض می شود به آن مقصد این یک چیز دیگری است .

شما گفتید این بشقاب برنج را به شما عاریه دادم آخر عاریه معنایش این است که شما حق تصرف دارید بعد برگردان به من این می شود عاریه ، خوب اگر بخواید تصرف بکنید برنج را می خورد ، اگر برنج را خورد چه چیزی را برگرداند ؟ پس ولو گفت اعرتک عاریه دادم لکن مرادش اقرضتک است .

آن که می خورد به اینکه بتواند مصرف کند یا اینکه برگرداند قرض است اینکه با عاریه نمی سازد دقت کردید چه می خواهیم بگویم ؟ این العقود تابعة للقصد این بود روشن شد ؟ متأسفانه ، مثل الناس مسلطون علی اموالهم ، خوب این الناس مسلطون را به عنوان روایت آوردند عرض کردم این کلام ظاهراً بعضی از کوفه هم هست از تابعین است الناس مسلطون ، روایت نیست کلاً .

خوب آقایان ما گفتند نبوی منجبر به عمل اصحاب آقای خوئی هم اشکال کردند که انجبار را قبول نمی کنیم و الی آخر ، اصلاً کار به اینجا نمی رسد اصلاً این روایت نیست ، عرض کردم تعبیری که مثل با الناس و عقلاء است اینها اصولاً روایت نیستند ، روایات ما غالباً با

المؤمنون و المسلمون است وقتی می گوید الناس مسلطون اصلا این روایت نیست ، این یک قانون روم باستان است نمی دانم کذا ، این چیز دیگری است ، اقرار العقلاء علی انفسهم جائز ، الناس فی سعة ، تعابیر از این قبیل اصولا اینها روایت نیستند ، اصولا روایت نیستند خیالتان راحت باشد ، اصولا تعبیر ، تعبیر روایی نیست .

خوب الناس مسلطون علی اموالهم ، خوب ظاهرش این است که انسان مسلط بر مالش است حتی می تواند تلفش بکند ، بلکه به الناس مسلطون باموالهم تمسک کردند و الان غربی ها دارند تمسک می کنند ، اصلا دنیای غرب روی این است الان ، تمسک می کنند شما محدودیت در باب عقد ندارید نگویند عقد ۵ جور است ، ۶ جور است ، ۸ جور است ، عقد رهن و اجاره ، هر جور عقدی را می توانید انجام بدهید الناس مسلطون علی اموالهم ، که لذا اسمش را گذاشتیم عقود رضائی ، هر جور می خواهید انجام بدهید ، مسلط هستید . خوب آقای خوئی می خواهند الناس مسلطون علی اموالهم را قبول کنند ، البته ایشان قبول نمی کنند چون می گویند انجبار را قبول نداریم ، نوشتند نبوی منجبر ، این نبوی اش هم عرض کردم در تذکره آمده لقوله در بعضی از نسخ آمده ص یعنی صلی الله ، این شد نبوی ، نبوی بودنش هم برای این است و الا اصلا این روایت نبوی نیست حالا یا عین گذاشته یا صلی الله به نظرم یک مورد تذکره لقول النبی دارد اسم برده است و الا لقوله صداد دارد یعنی صلی الله علیه و الا این اصلا نبوی نیست دقت کردید ؟

ایشان فرمودند نه الناس مسلطون علی اموالهم معنایش این است ، شما مسلطید بر مالتان هر نحو عقدی را می توانید انجام بدهید لکن طبق شرایط همان عقد ، یعنی می توانید مالتان را اجاره بدهید خوب عقد اجاره انجام بدهید ، می توانید مالتان را بفروشید ، روشن شد چه این جوری که من معنا کردم ، الناس مسلطون شما می توانید خانه تان را اجاره بدهید ، می توانید خانه تان را بفروشید ، می توانید خانه تان را عاریه بدهید ، می توانید خانه تان را ودیعه بدهید ، لکن هر عقدی همان لفظ خودش را باید بیاورید ، بعت بگویید ، اودعت بگویید ، اعرت بگویید ، هر ، خوب انصافا خلاف ظاهر است بینی و بین الله خلاف ظاهر است .

داعی ندارد آدم یک کلامی را که اصل ندارد بیاورد و بعد یک توجیهی بکند که ، داعی به این کارها چیست ، مثل همین مطلبی که شما فرمودید می خواسته هبه بکند بعتک بلا ثمن ، اصلا این داعی به این کار چیست ؟ عرض کردم الناس مسلطون اصلا روایت نیست این کلام

یکی از حضار : روایت می بینند دیگر با آن

یکی از حضار : مبنای علما را هم به آن اضافه می کنند می گویند جبران ضعف سند کرده است .

آیت الله مددی: خوب علما نمی گویند چنین حرفی را، سید یزدی می گوید چرا، ایشان سید یزدی قبول می کند، ایشان سید یزدی الناس مسلطون علی اموالهم را قبول می کنند، اما خوب علما قبول نکردند خوب، دقت کردید؟

این عرض کردم قانون رم باستان است و این قانون رم باستان را رها کنید اصلا دنیای سرمایه داری روی همین حرف است تو بر مالت مسلط هستی هر کار می توانی بکنی، قمار می توانی بکنی، بیع می توانی بکنی، هر جور عقدی می توانی، هر کار می خواهی با مالت بکن الناس مسلطون علی اموالهم. این بحث رم باستان و یونان نیست، اصلا دنیای سرمایه داری فعلی رکنش همین است که الناس مسلطون علی اموالهم نه به این معنایی که آقای خوئی فرمودند یعنی شما مسلطید هر کاری می خواهید با این مالت انجام بده، داعی نداریم که ما قبول بکنیم که این نبوی است بعد درش مثلا توجیهاتی را بکنیم که قابل قبول نیست. به هر حال، بله آقا؟

یکی از حضار: این اختلاف ظاهرا قول النبی دارد

آیت الله مددی: قول النبی در تذکره دارد

یکی از حضار: در خلاف هم دارد

آیت الله مددی: خلاف دارد؟ اگر در یک جایی قول النبی دیدم حالا نمی دانم خلاف است یا نه؟

یکی از حضار: و ان روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال الناس مسلطون علی اموالهم

آیت الله مددی: بله البته در اقوال عامه یعنی در فقه مقارن عرب ها الان آقایان عرب ها تلفظ می کنند مقارن، عرض کردم صحیحش مقارن است، مقارن غلط است لکن خوب عرب ها الان این غلط مشهور در زبان عربی معاصر ما فقه مقارن می گویند، صحیحش فقه مقارن است که ما به فارسی فقه تطبیقی می گوئیم یا فقه خلاف، اسم علمی اش فقه خلاف است و این فقه خلاف هم یک شرحی دارد که معنایش چیست؟

عرض کردم در کتاب کشف الظنون نگاه کنید در فقه ایشان فقه خلاف را معنا کرده است ما یک وقت دیگر هم معنا کردیم اما حالا دیگر حال تکرار ندارم، علی ای حال فقه خلاف انصافا تذکره ای علامه از خلاف شیخ طوسی بهتر است خیلی بهتر است، تذکره ای علامه در این جهت خیلی مرتب تر از خلاف شیخ طوسی است، خلاف شیخ طوسی خیلی مشکلات دارد، مشکلاتش زیاد است اما تذکره ای علامه هم

در نقل اقوال اهل سنت ، چون اقوال اهل سنت مختلف است هم در آن دقیق تر است و هم نکات فنی بیشتر دارد تا خلاف شیخ قدس الله سره .

خوب عرض کردم شیخ خیلی کتاب نوشته ، ما هم اگر مبتلا بشویم ، خوب یک کسی که در همه ی رشته های فنون و علوم حوزوی کتاب نوشته است خوب دیگر طبیعتا آن دقت های لازم نمی شود دیگر این طبیعی است یعنی امر ، حدیث دو سه جور کتاب دارد ، فقه سه چهار جور کتاب دارد ، اصول دارد ، کلام دارد ، تفسیر دارد ، یعنی رجال دارد ، فهرست دارد ، خوب شوخی نیست دیگر در همه ی فروع ایشان کتاب نوشتند خوب همین است دیگر واقعا هم حوزه های ما مدین مرحوم شیخ است ، این اشکال به شیخ نیست اگر می گویم خلاف خیلی دقیق نیست اشکال نیست ها اشتباه نشود طبیعت کتاب را داریم توضیح می دهیم که طبیعت کتاب این جوری است یعنی دقت لازم درش نشده است .

و متاسفانه متاسفانه متاسفانه برخورد با کلمات شیخ شده است ، یعنی بعدها علمای ما چون شیخ می گویند ۲۰۰ سال مقلد شیخ چون شیخ آورده بعدها هم آوردند لقول النبی چون شیخ آورده است و این کار اشتباه بود این کار اشتباه بود نباید در لا اقل حدیث تقلید شیخ می کردند .

علی ای حال

یکی از حضار : در همین نوادر و اینها دارد اما همان نوادرش هم

آیت الله مددی : شیخ نوادر ندارد نه زیادات دارد .

یکی از حضار : ها زیادات ببخشید

آیت الله مددی : نوادر استاد شیخ مفید دارد در مقنعه نوادر ، صدوق هم دارد ، غیر از کلینی

یکی از حضار : همین زیادات

آیت الله مددی : معلوم نیست شیخ زیادات را مثل نوادر نوشته باشد ، زیادات را بعد ملحق کرده اما حالا آیا نکته اش این بوده که

یکی از حضار : یعنی از خود شیخ نیست ؟

آیت الله مددی : قطعا برای شیخ است .

اما انما الکلام شیخ بعد ملحق کرده احتمالا با فاصله‌ی زمانی ملحق کرده است، مثلا جلد اول را که شیخ نوشته است در زمان حیات استادش شیخ مفید است شیخ مفید زنده است در همان باب و جلد اول مثلا طهارت و صیام مثلا بعد دارد ابواب الزیادات، در طهارت و صیام و ابوابی که جلد اول است می‌گوید حدیثی مفید مثلا، سند را کامل می‌آورد در زیادات جلد اول سند را ناقص می‌آورد مثل بقیه‌ی کتاب است ظاهرا بعد از وفات شیخ نوشته است با اینکه هر دو در جلد اول هستند دیگر، جلد اول یک مقداری زمان خود شیخ مفید است آن که شرح خود کتاب است زیادتش بعد از فوت شیخ مفید است، چون روشش با روش بعدی است، با کتاب بعدی است.

روش بعدی دیگر سند را کامل نمی‌آورد، شیخ تا یک مدتی جلد اول را یک مقدار جلد دوم سند را کامل می‌آورد بعد دیگر حذف می‌کند آن مصدري که از آن اخذ کرده غالبا از آن می‌آورد اصلا روش را عوض کرده است، زیادات جلد اول هم مثل بقیه‌ی کارهایش است مثل خود جلد اول نیست، معلوم می‌شود، نشان می‌دهد که زیادات را بعد اضافه کرده است. یعنی خود جلد اول را که نوشته زمان حیات استادش شیخ مفید زیادات را مثلا چند سال بعد اضافه کرده، حالا چند سالش را هم نمی‌دانیم معلوم است روش زیادات با روش کتاب فرق می‌کند این هست.

یکی از حضار: در جلدهای دیگر چه؟

آیت الله مددی: همین است، جلدهای دیگر چون اصلش هم ناقص است سند، مثل هم هستند دیگر جلدهای دیگر مثل هم هستند، جلد اولش فرق می‌کند متن با آن زیادتش کیفیت ایراد حدیثش فرق می‌کند.

یکی از حضار: تمام زیادات بعد از تمام کتاب

آیت الله مددی: نمی‌دانیم، اگر روح شیخ را احضار کردید از ایشان سوال کنید فعلا نمی‌دانیم و بعد هم ننوشتند یعنی توضیح داده نشده است به هر حال این قسمت واضح نیست برای ما الان که چه کار کرده است شیخ اما به هر حال مجموعا کتاب به اصطلاح تهذیب شیخ گزینشی نیست مجموعه است یعنی سعی کرده روایات را جمع بکند یا به اصطلاحی که متعارف بوده در آن زمان مصنف می‌گفتند آنکه گزینشی بود اصل می‌گفتند.

مثلا کتاب کافی و کتاب فقیه هر دو اصل نیستند اما به حکم اصل هستند اما تهذیب به حکم مصنف است من حیث المجموع جمع کرده است گزینش نکرده یعنی جدا نکرده روایات صحیح و غیر صحیح را پشت سر هم آورده است لذا کتاب تهذیب حتی استبصار، استبصار دیگر بدتر، کتاب تهذیب اصولا جزو کتب اربعه حسابش کردند نیست نه.

فرض کنید مثلاً بخاری حدیثی را که آورده قبول کرده یعنی بخاری گزینشی است ، مسلم گزینشی است ، بخاری ۴ هزار حدیث را از بین ۷۰۰ هزار حدیث انتخاب کرده است ، این طور نیست که هر حدیثی را آورده باشد ، حدیث را انتخاب کرده است تکراراً ۷۰۰ هزار است یعنی کل بخرای ۷۰۰۰ حدیث است با مکرراتش ، بدون مکرراتش ۴۰۰۰ حدیث است ، این را مجموعاً انتخاب کرده است ، صدوق هم انتخاب کرده است البته صدوق هم نوادر دارد ، آن جایی که نوادر است نه حالت مصنفی دارد ، نوادر هم دارد صدوق .

نوادر صدوق آخر آن کتاب است مثلاً نوادر الطلاق ، نوادر النکاح اواخر آن کتاب است به خلاف نوادر کلینی ، نوادر کلینی در وسط باب است ، زیاد دارد نوادر زیاد دارد ، این هم حالا راجع به کتب اربعه و آشنایی شما چون متأسفانه حتی حوزه‌های ما این آشنایی‌شان با این کتب خیلی کم است .

یکی از حضار: حاج آقا ... الناس مسلطون یک روایت است ... من دیدم دارد ظاهراً

آیت الله مددی: بخوانید

یکی از حضار: مثلاً سماعة قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یكون له الولد ایسعه ان یجعل ما له لقربته قال هو ماله یصنع به ما شاء الی ان یأتیة ال ...

آیت الله مددی: وصیت است این چه ربطی دارد ؟

یکی از حضار: نه یصنع به ما شاء

آیت الله مددی: یصنع به ما شاء ، سوال راجع به چیز دیگری است نه اینکه ، سوال راجع نه چه اطلاقی این می‌خواهد بگوید به غیر ولد امام می‌فرمایند به غیر ولد می‌تواند اما میراث نه ،

و لذا سنهوری این مثال را می‌زند که اگر به کسی گفت فلانی که هست من اگر مردم سهمی که به پسر می‌دهید به فلانی هم بدهید به یک نفر بیگانه ، سهمی که به پسر می‌دهید ، آنها می‌گویند این باطل است ، باطل است به این معنا که نمی‌شود چنین کاری بکنیم ، نمی‌توانیم میراث درست بکنیم ، بتحول بوصیه این عقد بتحول ، این تحول عقد را آنها مصداق ، عرض کردم مثال‌هایش زیاد است تحول عقد و این نکته‌اش این است ، نکته‌اش این است که ما دنبال مقصد هستیم فقط تعجب این است که آقای خوئی می‌گوید ابراز اعتبار نفسانی ، خوب بابا اگر شما ابراز اعتباری نفسانی می‌خواهید بگیرید باید بگیرید اعتبار ارزش دارد می‌گوید نه اعتبار ارزش ندارد تا ابراز

بشود خوب چه فایده‌ای، ایشان می‌خواهد بگوید قصد، ابراز اعتبار، اعتبار نفسانی همان قصد است دیگر خوب، این اعتبار نفسانی را و لذا عرض کردیم این تفسیر که ایشان فرمودند تبعا لاستادشان قابل قبول نیست.

البته ایشان گفته که مشهور گفتند ایقاع المعنی و ایقاع، این را مرحوم آقای شیخ محمد حسین هم دارد که این ایقاع است یا ایقاع تکوینی است یا اعتباری است معقول نیست رد کرده است ایشان، لکن ابراز هم اگر مگر شما بگویید آن اعتبار نفسانی ارزش دارد مثل سنی‌ها دقت کردید؟ اگر گفتید ابراز، نمی‌دانم نکته‌ی فنی روشن شد؟ اگر شما گفتید ابراز اعتبار نفسانی نمی‌خواهید ایقاع بگیرید باید برای آن اعتبار ارزش قائل بشوید مثل سنی‌ها، سنی‌ها ارزش قائل شدند.

گفتند چه گفته، گفته تو این برنج را بخور بعد هم برگردان، خوب گفته اعرتک عاریه داده این قرض است اقرضتک. آن اعتبار نفسانی را ابرازی که کرده ابرازش با لفظ عاریه است در واقعش قرض است، دقت کردید؟ اما آقای خوئی می‌گوید اعتبار نفسانی ارزش ندارد تا ابراز نشود، گفت که جمع بین امرین هم غیر

یکی از حضار: تنها ارزش مفروض که شاید این نباشد، اگر شما بدانید قصدی دارد و بعد یک عبارتی آورد عبارت هم درست و کامل شرایط هم هست می‌گوید بعثتک هذا ولی می‌دانیم قصدش هدیه بود اینجا به قصد اعتبار می‌دهیم دیگر این بیع باطل است یعنی می‌دانیم می‌خواهد، عوضی گفت بعثتک هذا

آیت الله مددی: دیگر این را عوضی گفت خوب آن که هیچ ارزش ندارد که، شما دائما حالات عذر و عجز و جهل و اینها را پیش نکشید حالت عادی به طرف گفت آقامن به تو عاریه دادم این برنج را، خوب به او می‌گویند یعنی چه عاریه دادم، یعنی شما این برنج را مصرف بکن بعد برگردان خوب به او می‌گویند این قرض است تو قصد قرض کردی لفظ عاریه به کار بردی، چرا چون عاریه جزو عقود اذنی است یعنی من به تو اجازه دادم تصرف بکنی، چون عاریه جزو عقود اذنی است می‌خواستم بگویم اجازه‌ی تصرف به تو دادم لذا گفتم اعرتک، شما اگر گفتید ابراز،

نمی‌دانم روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ اگر ابراز اعتبار نفسانی گرفتید روشن شد؟ آن اعتبار یا ارزش دارد یا ندارد دیگر نمی‌شود که دو تا سنی‌ها می‌گویند دارد و لذا اگر ابراز کرد که با اعتبار نمی‌ساخت آن اعتبار، ارزشش به اعتبار است این اصلا نص قانون همین مجله است که در دولت عثمانی بود، العبرة فی العقود بالمقاصد والمعانی لا بالألفاظ والمبانی. ببینید ماده‌ی چند است همین مجله را بیاورید ماده‌ی ۸ است یا ۹ است نمی‌دانم چند است ۱۲ است ۱۱ است؟ همان اوائل المجله هم هست.

العبرة بالمقاصد بینید العبرة بالمقاصد ، مقصد چیست ؟ مقصد این بوده که آقا تصرف کند برگرداند خوب این قرض درمی آید ولو لفظ عاریه به کار برد ، گفت اعرتک هذا التمن لکن اعرتک یعنی اقرضتک و عرض کردیم سنهوری هم یک جوری نوشته و من یک آقایی حالا شما فرمودید در بعضی از قوانین نیست در کشورها نمی دانم خبر ندارم با یک آقایی صحبت می کردیم تلفنی ایشان گفت این تحول عقد در غرب مسلم است یعنی در قوانین غربی مسلم است همان قصد را که شما ، قصد قید نیست یعنی اصلا معنای تحول عقد این است که مقصد معلوم است لکن صیغه ی دیگری آورده است باید مناسب با آن

آن وقت بعثتک بلا ثمن یعنی بعثتک یعنی ملکته ، تملیک بلا ثمن هبه است ، و لذا اگر بیع نشد هبه می شود هبه ی صحیحه می شود . عرض کردم مرحوم آقای نائینی چهار تا احتمال یا پنج تا احتمال ، بیع صحیح باشد ، بیع فاسد باشد ، هبه ی صحیحه باشد ، هبه ی فاسده باشد ، هر دویش باطل است نه بیعش درست است نه هبه اش اینکه رأی بنده است اصلا ما گفتیم این کلام کلا باطل است عقد نیست . علی ای حال باز من توضیحات بیشتری راجع به این مطلب در خلال مطالب این یکی از ارکان مباحث امور اعتباری است خیلی مهم است این مطلب که شما در امور اعتباری به مقدار ابراز نگاه می کنید ، نه به مقدار واقع و قصد نه اضیق است ، ولو واقع اضیق باشد یا اوسع باشد و لذا مرحوم آقای خوئی هم خوب چرا مفهوم شرط را منکر هستند ، ایشان می گویند متلو ادات شرط در لغت عرب گاهی علت است اگر تب کردی نبضت سریع است گاهی برعکس است اگر نبضت سریع بود تب کردی گاهی معلولین لعلة ثالثة ، این نیست که همیشه متلو ادات شرط علت باشد به ایشان گفتیم این مطلب ایشان در امور تکوینی درست است چون امور تکوینی تابع خودشان هستند .

لکن در اعتباریات هر جا لفظی متلو ادات شرط شد این علت است این اعتباری است اگر مهمان آمد نان بخری یعنی نان خریدن علتش آمدن مهمان است ، اگر روز جمعه شد نان بخر ، روز جمعه شدن ، اصلا اعتباریات سنخش این جوری است نمی شود بگوئیم اضیق است واقع را در نظر نمی گیرد ، اعتباریات ، به همان مقداری که ابراز می کند به همان مقدار .

و لذا این ، مثلا بعضی ها خیال کردند عقد تابع قصد است این جور خیال کردند بینیم قصد شما از این بیع چه بوده ما دنبال آن برویم ، مثلا شما رفتید داروخانه بچه تان مریض بود دارو خریدید برای اینکه بچه بخرد حالش خوب بشود دیگر ، حالا ما آمدیم خانه بچه حالش خوب بود برویم به داروخانه بگوئیم آقا من دارو را نمی خواهم من خریده بودم برای دوا ی بچه ، بچه حالش خوب است این می گوید آقا من پس نمی گیریم ، سوال این است این آیا به قصد نگاه می کنیم ، قصدش این بود حالا قصد محقق نشد ، جواب خیر . در باب عقود

بله اگر شرط کردیم می خرم به شرط اینکه به بچه ام بدهم که اگر ندادم برگردانم این درست است یعنی در عقود باید ابراز، در انشائیات باید ابراز باشد و به همان مقدار ابراز ثابت می شود این را خوب دقت کنید نه اوسع از آن ثابت می شود نه اضیق از آن ثابت می شود این یک خصلتی است که در باب امور اعتباری است که من توضیح دادم و این خیلی تاثیر گذار است، فوق العاده در آن.

چون مخصوصا الان می دانید شما دنیا رو به معاهدات بین المللی هم هست که به قول لغت غربی ها کنوانسیون یا معاهدات، معاهدات را عرض کردم کنوانسیون را عرب ها میثاق در قرآن هم میثاق داریم، میثاق در قرآن و ان کان من قوم بینکم و بینهم میثاق این همین معاهدات و کنوانسیون هایی که محلی واقع می شود یا در بین المللی، و لذا تعدی می کنیم از مورد آیه به کل میثاق، این میثاقی که می آید این قراردادها اینها باید کاملا تحلیل علمی بشود و آن تحلیل علمی اش این

واما علی القول بصحة الفضولی فلا ینبغی رأی فی الصحة ومع الإجازة بل،

عرض کردم ایشان اجازه را اجازهی مالک گرفته است؛

بل وكذا مع الرد،

حتی اگر رد کرد مالش درست است؛

فإنه كما لو تبين بعض المبيع غير مملوك،

مثل آن می ماند که اگر، عرض کردم مشکلی که در باب مملوک و غیر مملوک است این نیست که ما وقع لم يقصد و ما قصد لم يقع اشکالش انحلال است اینها باید انحلال را جواب بدهند اشکالش انحلال است. چون عرض کردیم امور اعتباری تابع ابراز است اگر گفت نماز بخوان، نماز بخوان این دیگر انحلال نمی کند یعنی حمد بخوان رکوع انجام بده، سجده انجام بده، ذکر رکوع، خوب به اجزائش انحلال پیدا نمی کند.

لکن عرض کردم الان در مکتب اصولی ما مثل کفایه و دیگران انحلال را قائلند، امری که به مرکب می خورد منحل می شود به اجزایش ما این را قبول نکردیم اصلا کلا قبول نکردیم انحلال را، حالا نحوه اش این است که از همه شان شدیدتر مرحوم آقا ضیاء می گوید امر به اجزاء عین امر به کل است هیچ فرق نمی کند، این از همه ی اقوال شدیدتر است معروف تر این است که نه اجزاء امرش مقدمی است وجوب مقدمی دارد، یا وجوب غیری دارد، یا

یکی از حضار: در بحث توحید صفقه را قبول کردند آقایان.

آیت الله مددی: نه قبول نکردند، خيار قرار داده نه اینکه قبول کردند، خيار قرار دادند.

بل وكذا مع الرد كما لو تبين بعض المبيع غير مملوك،

این هم مثلا اگر معلوم شد که چیزی که فروخته مملوک است یا غیر مملوک یا علنا مثلا خوک با گوسفند و ان شاء الله خواهد آمد حالا آقایان ادعا کردند درست است به نظر ما باطل است این یکی هم مشکل دارد همین عقد فضولی با خودش و مال غیرش بعد توضیح می دهم چون روایت صفار را یک توضیح اجمالی عرض کردم توضیح می دهم من.

غاية الامر ثبوت الخيار، ثبوت الخيار حينئذ للمشتري مع جهله بالحال عند علماؤنا،

تبعده صفقه به اصطلاح، عرض کردم کلمه ی خيار هر جا که در کلمات فقهاء آمد ثنائی است اشتباه نشود، ثنائی یعنی چه؟ یعنی یا قبول بکن یا قبول نکن، رد بکن. اما ثلاثی یعنی چه مثلا قیمت کتاب ۱۰۰۰ تومان بود به این فروخت ۱۰ هزار تومان خبر نداشت خيار غبن دارد، این بیاید بگوید آقا چون من از تو خریدم حالا خیلی خوب ۹۰۰۰ دیگر برگردان این نمی تواند این کار را بکند، انحلال نمی شود؛ خيار که آمد فقط خيار عیب درش انحلال دارد فقط و فقط، بقیه ی خيارها هیچ کدام خيار انحلال ندارد.

یکی از حضار: اگر بپذیرد طرف بگوید همین مالی که من مغبون شدم را بپذیرم، انحلال قبول نکردند؟

آیت الله مددی: انحلال نه، بپذیرم به ۱۰ هزار تومان نه به ۱۰۰۰ تومان قیمت کتاب ۱۰۰۰ تومان بود فروخت به ۱۰ هزار تومان، گفت آقا قبول کردیم این به ۱۰ هزار تومان قبول کرده است خوب چه اشکال دارد؟

یکی از حضار: نه در گوسفند و خوک چطور؟

آیت الله مددی: نه آنجا جمع کرده بین دو چیز قبول هم بکند فایده ندارد بین دو چیز جمع کرده است یکی اش مملوک نیست اصلا آن وقت لذا در آنجا آقایان گیر کردند چطور تقسیط قیمت بکند، خوک را چطور قیمت بگذارد در اسلام خوک قیمت ندارد، باید چطور تصویر بکند، خوب چه داعی دارد ما این حرف ها را بزنیم.

یکی از حضار: قیمت حلال معین بشود حرام که

آیت الله مددی: بله خوب.

.....
علی ای حال غایه الامر ثبوت الخيار كما عن التذكرة وسيجيء في اقسام الخيار ،

که اسمش تبعض صفقه است ؛

بل عن الشيخ في الخلاف تقوية الثبوت الخيار للبائع ،

یعنی خود بایع هم خيار داشته باشد یعنی وقتی مشتری چون فرض کلام این همان روایتی است که هست ، فرض کلام این است که آن شخص گفت آقا این ده را به تو فروختم ، لکن این ده مثلاً ۲۰ تا زمین زراعتی است ۵ تایش برای این بوده بقیه اش برای مردم بوده است از امام سوال می کند امام می گویند آنهایی که برای مردم بوده لا يجوز البيع آنکه برای خودش بوده درست است .

یکی از حضار : فضولی را رد می کند

آیت الله مددی : بله حالا

وجب الشراء ،

این وجب الشراء معنایش این است که ایشان گفته وجب الشراء چون فی ما یملک این وجب یعنی خيار ندارد بایع ، مرحوم شیخ شاید زده خيار دارد خيار را ، یعنی خيار ندارد به مشتری زده است ، این خودش یک مطلبی است . مرحوم شیخ طوسی گفته که حتی بایع هم خيار دارد اگر طرف آمد گفت آقا من ۵ تا زمین تو را می گیرم بقیه را نه ، می گوید نه من ده را یک جا فروختم یا همه را باید قبول کنی یا نه برو بقیه را راضی بکن مثلاً من باب مثال .

ثبوت الخيار للبائع لکن عن الغنية الجزم بعدمه ويؤيده صحيحة صفار ،

شیخ می گوید از صحیح صفرای صفار هم معلوم می شود که بایع خيار ندارد نه اینکه دارد ، مرحوم ابن زهره گفته و لکن خیلی عجیب است

شیخ انصاری که نقل کرده این طوری است :

وقد وجب الشراء فی ما یملک ،

این چطور یؤید گرفته نفهمیدیم ، عرض کردیم این را چون من دیگر وقت تمام شد یکی از مشکلاتی که ما زیاد مطرح کردیم یکی از فواید مهم درس بنده همیشه این آقایانی که اینجا تشریف آوردند روی متون احادیث خیلی کار می کنیم و متون کلمات کلاً متأسفانه شیخ در اینجا نقل را خراب نقل کرده است حالا از جواهر گرفته نمی دانم .

روایت را این جور نقل کرده است :

لا يجوز بيع ما لا يملك ،

اصلا در روایت این جور است :

لا يجوز بيع ما لا يكون يملك وقد وجب الشراء للبائع في ما يملك ،

کلمه‌ی للبائع دارد ؛

وقد وجب الشراء للبائع ،

این للبائع هم شیخ انداخته است ؛

یکی از حضار : وجب الشراء علی البائع معنا دارد

آیت الله مددی : حالا همین باید علی البائع باشد ، للبائع دارد وقد وجب الشراء للبائع .

اگر وجب را به معنای سقوط خیار بگیریم ، آن وقت ایشان می گوید یؤیده صحیحة صفار ، خوب ایشان للبائع نیاورده مگر از کلمه‌ی

یملك یعنی مرحوم شیخ این یؤیده صحیحة صفار از کسی دیگری گرفته ؟ در عبارت خود ایشان که بایع ندارد .

یکی از حضار : در کافی علی البائع است .

آیت الله مددی : عجب علی البائع است ؟

یکی از حضار : از قبل هم دو تا بود دیگر

آیت الله مددی : یکی للبائع ، یکی علی البائع ، دقت کردید ؟

شیخ می خواست بگوید ابن زهره حرفش خوب است که باید خیار ندارد ، از صحیح صفار هم این استفاده می شود ، خوب شیخنا این

از صحیح صفار استفاده می شود اگر شما متن را آن جور نقل کرده باشید ، شما این جور نقل کرد وقد وجب الشراء فی ما يملك ، شراء

عادتا به مشتری می خورد .

شما روایت را علی البایع نقل نکردید پس چطور می گوید یؤیده صحیحة صفار، من احتمال می دهم شاید این مطلب را کسی دیگری نوشته شیخ برداشته از او نقل کرده است و الا شما که اصلا نقل نکردید، نقل شیخ متاسفانه در اینجا اشتباه است یعنی این مشکل دارد به حساب یجوز، لا یجوز بیع ما لا یکون یا ما لم یکن یملک و قد وجب الشراء للبايع علی البایع فی ما یملک،

یکی از حضار: للبايع نداریم

یکی از حضار: من البایع داریم

آیت الله مددی: للبايع به نظرم للبايع شاید در وسائل دیدم

یکی از حضار: استاد کافی و تهذیب این متشان است دیگر لا یجوز بیع ما لیس به یملک و قد وجب الشراء علی البایع

آیت الله مددی: نه یکون هم دارد یکی اش یکون دارد برای شیخ فقیه یکون دارد

یکی از حضار: برای تهذیب هم ندارد لا یجوز بیع ما لیس بملک، آن لیس یملک را دارد

آیت الله مددی: حالا آن بملک و یملک اشتباه می شود خوب نه برای فقیه را بخوانید.

یکی از حضار: هیچ کدام دقیق ندارد.

آیت الله مددی: فقیه چیست، نه اینجا ندارد اصلا هیچ چیزی ندارد، من از شاید وسائل دیدم یکون داشت، این در فقیه هم یکون

ندارد؟

یکی از حضار: نه دیگر و قد وجب الشراء

آیت الله مددی: نه قبل از وجب الشراء، لا یجوز بیع ما لیس یملک این طوری دارد

یکی از حضار: هست، دارد.

آیت الله مددی: ها، اینجا شیخ نقل کرده لا یجوز الشراء، لا یجوز بیع ما لا یملک، ایشان این جوری نقل کرده است و لذا ما عرض

کردیم دیروز هم که اگر ما این روایت را رد کردیم سابقا در باب فضولی انصافا روایت در نفی فضولی خیلی است احتیاج به این همه بحث نداشت فقط فرق این دو تا چیست؟ توجه نشده، می گویم.

اینکه شیخ نقل کرده لا یجوز بیع ما لا یملک ، آن که در کتاب آمده بیع ما لیس یملک ، فرقی در این است که اگر ما لا یملک باشد به مملوک می خورد ، یعنی بیع چیزی که مملوکش نیست ، اگر ما لیس یملک باشد به مالک می خورد ، ما لیس یملک ببینید ، آن وقت اگر به مالک بخورد بیع فضولی را خیلی خوب شامل می شود .

من که سابقا مناقشه کردم وفاقا للشیخ چون ما لا یملک خوانده بودیم ، چقدر نکته فرق می کند ؟ این لیس یملک به شخص می خورد ، یعنی شخصی که مالک نیست بیعش جایز نیست بیعش

یکی از حضار : مثل همان بیع ما لیس عندک است .

آیت الله مددی : آن در ما عندک فرق می کند با این باز

یکی از حضار : بالاخره آن که مالک هم نیست غیر مملوک را می فروشد دیگر

آیت الله مددی : می دانم مالک نیست لا یجوز دیگر ، نه آن غیر مملوک را می فروشد ، نه اصلا غیر مالک حق ندارد نمی تواند بفروشد بیعش جایز نیست ، آن وقت جواز عرض کردم خود جواز در لغت عرب به معنای عبور است ، نفوذ پیدا نمی کند نافذ نیست ، فرق ، روشن شد فرق ؟

آقایان ما ما لا یملک گرفتند معلوم شد ما لیس یملک است ، ما لا یملک باشد مملوک یعنی ، مملوک نیست ما لیس یملک یعنی مالک نیست .

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین